



علت مرگ یک کارگر در معدن

بر اثر ریزش کوه در معدن «خان خاتون بم»، یک کارگر معدن جان باخت. مدیرعامل جمعیت هلال احمر کرمان از جان باختن یک نفر بر اثر ریزش کوه معدن خان خاتون و محبوس شدن یک نفر زیر آوار به هلال احمر اعلام شد. او ادامه داد: «با دریافت گزارش حادثه، یک تیم امداد و نجات به منطقه حادثه اعزام شد و نیروهای هلال احمر پس از دو کیلومتر پیمایش در ارتفاعات، موقعیت فرد حادثه دیده را شناسایی کردند. نجاتگران پس از دسترسی به مصدوم و اقدامات پیش بیمارستانی، او را به دامنه کوه انتقال، سپس توسط بالگرد اورژانس به بیمارستان پاستور بم اعزام کردند، اما متأسفانه این فرد در بیمارستان به دلیل شدت جراحات وارده، جان باخت.»



هشدار درباره مصرف یک دارو

مدیرکل دفتر نظارت و پایش مصرف فرآورده های سلامت محور سازمان غذا و دارو در خصوص تبلیغ و عرضه نوعی پیج دارویی در شبکه های اجتماعی هشدار داد. نازیلا یوسفی با ابراز نگرانی از تبلیغ و عرضه پیج های موسوم به ضدخماری در شبکه های اجتماعی گفت: «تاکنون هیچ شواهد علمی قابل قبولی مبنی بر اثربخشی و ایمنی این پیج ها (چسب های دارویی که روی پوست قرار می گیرند تا دارو از طریق پوست به تدریج وارد جریان خون شده و اثر درمانی خود را اعمال کند)، در کاهش یا پیشگیری از عوارض مصرف الکل منتشر نشده است.» او ادامه داد: «ترکیباتی مانند ویتامین ها و آنتی اکسیدان ها نیز توانایی جذب موثر از طریق پوست را ندارند و این محصولات در فهرست فرآورده های مجاز سازمان غذا و دارو قرار نگرفته و هیچ تأییدی رسمی از مراکز نظارتی معتبر جهانی دریافت نکرده اند.»



وعده رفع مشکل شیر خشک رژیمی

سرپرست اداره کل فرآورده های طبیعی، سنتی، مکمل و شیر خشک سازمان غذا و دارو گفته است که تأخیر در تأمین شیرخشک رژیمی تنها مربوط به یک برند خاص است که به دلیل توقف چندروزه در گسکر رخ داد و اکنون با ترخیص این محصول، توزیع در حال انجام است و تا اواسط هفته، مشکل برطرف خواهد شد. شهرام شعبیعی با اشاره به اهمیت دسترسی نوزادان به شیر خشک رژیمی گفته، این تأخیر موقت بود و خللی در بازار ایجاد نشد. او ادامه داد: «در برخی موارد بوروکراسی های اداری و فرآیندهای نظارتی ناخواسته، موجب وقفه در تأمین می شود. هر چند این اقدامات برای اطمینان از سلامت و کیفیت محصولات انجام می شود اما می تواند نگرانی هایی برای خانواده هایی که نوزاد آنها نیاز فوری به شیر خشک رژیمی دارد، ایجاد کند.»



عکس: ایرنا

قصه اسارت ۳ برادر در اردوگاه های عراق، به مناسبت ۲۶ مرداد، روز آزادی بزرگ رزمندگان

روایت های پنهان اسارت

آزادگان جنگ ایران و عراق می گویند تعدادی زیادی از اسرای آزاد شده با فقر، افسردگی و اعتیاد روزگاری گذراندند

اسارتش و هم هنوز، همین حالا که با صدایی از بغض، نازک شده، از مصیبت اسیر بودن می گوید. ملک حسین را اول بردند به جایی به نام شهرک «الحاضر»، نزدیک شهر «العماره» در عراق و بعد در مانگاه و بیمارستان. آنجا او و یک نوجوان ایرانی اسیر دیگر، کنار صدها عراقی زخمی خوابیده بودند و در جدهای عراقی که می دیدند مدام قدم می زدند و عصبانی اند. بعد یک اتوبوس مخصوص حمل مجروحان آمد. در نهایت آنها را بردند به جایی که می گفتند متعلق به «هلال احمر دؤالی» است، احتمالاً همان صلیب سرخ. همانجا پاهای او را عمل کردند، آتل بستند و بردند به اردوگاهی در العماره؛ در روزهایی که همزمان با عملیات والفجر پنج بود. ملک حسین را بارها جابه جا کردند. او مسیر العماره تا بغداد را در اتوبوسی به یاد می آورد که در پیچه های باز بود و سرما، راه خوبی برای نشستن بر جان زخمی آنها پیدا می کرد. اسیرها می گفتند تو را به خدا در پیچه ها را ببندید اما جواب، تهدید و اسلحه بود. اردوگاه موصل ۲، آخرین ایستگاه بود. همچنان زمستان بود و ملک حسین از شدت تب و گرمای بدن، با همان حال و خیم روی سیمان دراز کشیده بود. ملک حسین تا دوسال بعد، تا ۱۴ شهریورماه ۱۳۶۴ که اولین گروه آزادگان به ایران برگشتند، در اردوگاه ماند. با تندی زخمی که عفونت روی شان پیدا بود، او سال های اسارت را با درد به یاد می آورد. دردی به قول خودش، کمتر از «برادرهایی» که زخمی نبودند. پیچه هایی که ظاهراً راه می رفتند و سالم تر بودند، مصیبت ها کشیده بودند. ملک حسین خوب یادش است روزهایی را که اسرای ایرانی وارد اردوگاه می شدند و عراقی ها در صف استقبال آنها می ایستادند؛ از دوطرف و اسرای ایرانی را که از وسط صف رد می شدند، می زدند؛ یکی را با شلنگ، یکی را با کابل، یکی با چوب و یکی با لکد. این هم نوعی پذیرایی بود. پذیرایی با جای کبودی.

ملک حسین هم با اینکه هر دو پایش بسته بود، از کتک ها در امان نماند. روی تخت، کتک می خورد. او یادش هست که تخت اش دو تا نگه دارنده داشت و مأموران عراقی، مثل زمین استیک کارها پاهای شان را بلند می کردند و با پوتین می زدند توی صورت اش. آنها بچه ها را با تیغ و کابل می زدند. با پوتین می زدند، با چوب می زدند. تا یک سال بعد، هیچ کس از ملک حسین خبر نداشت. نه صلیب سرخ، نه خانواده. رزمنده ها برای زهر خاتم، مادرش خبر برده بودند که او در قایقی، تک و تنها شهید شده. همه اهل فامیل و اهالی محل هم باورشان شده و اشک ها ریخته بودند تا اینکه بالاخره صلیب سرخ از راه رسید و ملک حسین توانست نامه ای برای مادرش بفرستد و بگوید که زنده است.

شهر بومره سال ۶۴ ملک حسین و ۲۹ نفر دیگر را با هواپیما به بغداد، ترکیه و بالاخره به ایران فرستادند. ملک حسین آزاد شده بود. اما چه آزادی ای؟ همه از او سراغ عزیزان شان را می گرفتند. یک روز مردی سراغ ملک حسین آمد و گفت اسم پدرش را در رادیو شنیده، پرسید تو او را ندیده ای؟ مرد، سرخ سپر شهیدش را از او گرفته بود. پسری که با دست های خودش به خاک سپرده بود. حالا همین هاست که هنوز دست از سرش بر نمی دارند. خاطره امیدهایی که در دل هزاران پدر و مادر، زنده بود و ملک حسین آبی نداشت برای آبیاری بذر آنها. حالا

بزرگترین آزمون می بود که ملک حسین گذراند؛ با تندی ۲۱ ساله. عملیات خیبر، اولین عملیات آبی-خاکی ایران بود. خیبر با ۲۲۰ گردان سپاه پاسداران در هورالهوریزه و جزایر مجنون و شش گردان از ارتش در پاسگاه زید با سازماندهی قرارگاه هایی عملیاتی نجف و کربلا و پشتیبانی قرارگاه نوح در شب سوم اسفندماه ۱۳۶۲ و با رمز یا رسول الله (ص) شروع شد. در آمار رسمی برای عملیات خیبر، ۱۸۰۰ شهید و ۵ هزار مفقودالتر نوشته اند؛ اما بعضی گمانه زنی ها آمار شهدای عملیات خیبر را بیش از این می دانند. در این عملیات دو فرمانده بر جسته به شهادت رسیدند: حمید باکری، معاون لشکر ۳۱ عاشورا و محمدابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله، ملک حسین و باقی رزمنده ها را از چندماه قبل برده بودند به «بریم»، منطقه ای نزدیک آبادان برای آموزش. برای یاد گرفتن حرکت در آب، قایق رانی و جنگیدن در آب. نزدیک عملیات که شد، اواخر بهمن ماه، عراق شروع کرد آبادان و مقر ملک حسین و باقی رزمنده ها را که یک مدرسه بود، هوایی و توپخانه ای بزند. آنها آماده عملیات بودند اما زدند و چند نفر همانجا شهید شدند. بقیه رزمنده ها اما هرطور شده خودشان را به پاسگاه «شط علی» در مرز ایران و عراق رساندند. حرکت مردها غروب بود که شروع شد؛ پیچه ها در قایق ها سرود می خواندند و شهادتین. حرکت از بین نیزارهای انبوه و مسیرهای باریکی بود که برای عبور قایق ها کنده شده بود. بعضی قایق ها در نیزارها گیر می کردند، پره هایشان می شکست یا به هم برخورد می کردند. هوا اقتدر سرد بود که لباس مردها خیس شده بود و توی قایق ها می لرزیدند. بعضی از قایق ها با طناب و یک کش کشیده می شدند. ۲۰ کیلومتر، قایق ها پشت به پشت هم رفتند و ناگهان هواپیماها و هلیکوپترهای عراقی در آسمان پیدا شدند و فضای منطقه پر از دود و صدای انفجار شد. عملیات لو رفته بود. همانجا بود که ملک حسین را زدند. چند تیر مستقیم. وقتی از قایق خودش را به آب انداخته بود، پاهای ملک حسین جای سالم نداشت. قایق پر از خون شده بود. پیچه ها با چاق، بالای زانوهایش را بستند و رفتند به منطقه خاکی ای که تازه پیدا شده و جای خوبی برای نبرد بود. ملک حسین یادش هست که وقتی تنها توی قایق، روی آب به آرامی تکان می خورد و آفتاب کم رقیق زمستان، آسمان غرب را می شکافت، صدای رادیو، تنها نجات دهنده اش بود. دوستان ملک حسین، رادیوئی را بالای سر او گذاشته بودند که مارش نظامی می زد. تنها صدا بود که نوری بر تن زخمی اومی تاباند. ساعت نزدیک ظهر بود که از اندک مردانی که این میان به او سری می زدند، دیگر کسی نیامد. ملک حسین تابه حال در سال های اندک جوانی اش، اینطور تنها نمانده بود. تنهای تنها، غرق در خون، غلطان روی قایقی بر آب. و بعد عراقی ها از راه رسیدند. با فریاد دسته جمعی «الله اکبر»، ملک حسین بی جان تر از این بود که آنها را درست ببیند. به نیم نگاه می دید که یک قایق عراقی پر از نیرو کنارش آمد و رد شد. او را ندیده بودند. اما نیروهای بعدی، از روی خشکی، تن غرق در خونش را دیدند و حمله کردند. از بالای همان قایق شروع کردند به شلیک. یک گلوله به پشت ران او خورد؛ تنها جایی که هنوز سوراخ از گلوله نبود و زخم اش سال ها بعد با ملک حسین ماند؛ هم در دوسال

الناز محمدی
دبیر گروه جامعه

یک عصر سرد پاییزی بود که زهرخانم روی زمین افتاد. حیاط خانه زهر خانم در نهانویخ زده، مثل سرسره ای سرد زیر پایش لغزیده و او را به زمین انداخته بود. دنیا دور سر زهر خانم چرخیده و بعد دست و پایی شکسته روی دستش گذاشته بود. زهر خانم هر چه بیشتر دورورش را پاییده بود، کمتر پسرهایش را پیدا کرده بود. پسرهایش بودند. هیچ کدام شان، درد توی بدن زهر خانم دور برداشته و رسیده بود به مغز سرش. درد، آشک شده و میان صورتش دویده بود. پسرها کجا بودند؟ همه شان رفته بودند جنگ. «عبدالحسین»، «غلامحسین» و «ملک حسین». پسرها از روز اول جنگ ایران و عراق، دست شان به جنگ بند شده بود. یکی رفته بود برای آزادی خرمشهر، یکی رفته بود کردستان و یکی بین شهرهای غربی چرخیده و قطره قطره خون ریخته بود. زهر خانم با دست و پایی شکسته، هر چه صلا داده بود، کمتر جواب شنیده بود. پسرهای جنگی زهر خانم، هیچ کدام نبودند تا او را به بیمارستان ببرند و روی استخوان های شکسته اش مرهم بگذارند.

قصه زهر آقاخانی و سه پسر رزمنده اش، پسرهایی که هر سه اسیر شدند و دو، چهار و هشت سال در اردوگاه های عراق ماندند، سال ها بعد روی زبان ها افتاد. زن های نهانویخ، همه زهر خانم را می شناختند. او را همه هشت سال جنگ و هشت سال بعدش، دیده بودند که هراسان دنبال پیچه هایش می گشت. یکبار هم خبر آوردند که از سه مرد جنگی زهر خانم، یک نفر شهید شده و بدنش پیدا نیست. آن همه چشم انتظاری حالا به مرگ رسیده بود. زهر خانم با دست خالی، هر چه داشت، گذاشت وسط و مراسم سوم، هفتم و چهلم گرفت. یک سال بعد، وقتی هنوز حمله پسر جوان زهر خانم سر کوچه بود و پارچه های سیاه، سر در خانه سوت و کور او را پوشانده بودند، خبر آوردند «ملک حسین» زنده است. «ملک حسین زنده است؟ مگر می شود؟» ملک حسین کجاست؟

▼ ملک حسین ۲ سال اسیر عراق بود

قایق های شناور روی هورالعظیم را خون برداشته بود. آفتاب صبح چهارم اسفندماه ۱۳۶۲، افتاده بود روی قایق ها، روی خون های شتک زده. مردان جنگی «خیبر»، اولین عملیات آبی و خاکی ایران، سه سال پس از شروع جنگ با همسایه غربی، محاصره شده و فکر کرده بودند «ملک حسین جلاوند» مرده. مردها او را دیده بودند که توی خونس غلت زده و بی جان کف قایق افتاده بود. ملک حسین را در عملیات خیبر اسیر کردند. روی «هورالهوریزه»، این آخرین عملیاتی بود که ملک حسین در آن حضور داشت. از آبان ماه ۱۳۶۲. اولین بار، یک سال بعد از شروع جنگ، او پایش را به جبهه گذاشت. قبل از آزادی خرمشهر. ۲۷ اردیبهشت ماه ۶۱ از بازوی سمت راست و شکم مجروح شد و او را برگرداندند، اول به اهواز و بعد، تهران، بیمارستان شهید مدرس. یک سال بعد، هنوز درست حالش سر جا نیامده بود که باز خودش را بین مردهای جنگی دید. میان خون و باروت و خاکریز و گلوله. عملیات خیبر،